

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و چهارم سال دوم درس خارج اصول فقه 16 اردیبهشت 1402

صفحات 177 و 178 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث حدیثی

قوله تعالی: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾.

به مناسبت توفیقی که گاهی می رسد به اینکه در بحث های شنبه در خدمت قرآن و روایات باشیم امروز مطلبی را عرض می کنیم.

همانطور که روشن است پیامبران الهی به ویژه پیامبر اسلام (ص) بر روی مقولاتی مانند عدالت، اخلاق و تقوا تأکید داشتند؛ البته معنای آن این نیست که این ها قسیم هم هستند بلکه یک رابطه هایی با هم دارند. کاری که ادیان مخصوصاً اسلام انجام دادند این بود که برای این ها ضمانت اجرای اخروی قرار دادند، مثلاً الان در مقولاتی مانند عدالت و اخلاق حتی کسانی که به هیچ دینی معتقد نیستند بر روی آن تأکید دارند، یعنی این ها یک مقولات انسانی است.

در دنیای غرب و سکولار ضمانت اجرای قانونی قرار می دهند و می گویند اگر کسی بر خلاف اخلاق و عدالت رفتار کند محاکمه می شود. اما کاری که اسلام و ادیان کردند این بود که ضمانت اجرا قرار دادند، یعنی چندین کار انجام دادند که یکی از آن ها ضمانت اجرای اخروی است، به اینکه فرمودند اگر گناه و ظلم باشد بعداً باید جوابگو باشند. بنابراین اولین مطلبی که باید بر روی آن تأکید شود، تأکید رهبران و پیامبران الهی (مخصوصاً در اسلام) بر روی مقولاتی مثل عدالت، اخلاق و تقواست. مطلب دوم هم این است که همه انسان ها این شعار را می دهند اما آنچه مهم است عدالت برای همه در همه حال و بدون استثناء است.

آیه شریفه ای که در صدر کلام بیان شد بیان نمی کند که مردم عدالت داشته باشید، بلکه می فرماید مواظب باشید وقتی می خواهید دشمنی به حق کنید و احقاق حق کنید عدالت داشته باشید و بغض و غضب شما را به ظلم نکشاند. در آیه شریفه «قوم» که ذکر شده یا عام است یا مطلق، و هر کدام باشد شمول دارد، یعنی حتی در دشمنی با صدام، هیتلر و ... نباید از عدالت خارج شوید و الا در چیزی قرار می گیرید که آن ها در آن افتادند.

لذا در این مطلب دوم همه نیاز داریم که انسان عدالت را در همه حال و برای همه افراد بخواهد و البته این منافات با حکمت ندارد.

مطلب سوم اینکه ای کاش در درگاه الهی ادعاها خریدار داشت، مثلاً کتاب اخلاقی بنویسیم (اخلاق نظری، کاربردی، عملی، الهی، فاطمی، علوی و ...) اما مشکل این است که در درگاه الهی حرف را خریدار نیستند بلکه عمل و رفتار را خریدار هستند؛ مضاف به اینکه حرف مشکل ایجاد می کند، چون مصداق آیه شریفه ﴿لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ قرار می گیرد. لذا انسان باید ریشه آن را ارزیابی کند و واقعاً باید محتاط باشد.

خوف و خشیتی که در قرآن آمده است معنای آن ترس شکننده نیست بلکه مراد ترسی است که موجب احتیاط برای انسان شود. انسان یک دفعه می ترسد و کار لازمی را کنار می گذارد، اما یک دفعه می ترسد اما احتیاط می کند، مثلاً وسیله لازم برای مسافرت را برمی دارد، در مقابل کسی که بی گذار به آب می زند.

در مقابل بی گذار به آب زدن (که گاهی از آن تعبیر به جرأت می شود) و همچنین ترسیدن و انفعال، یک گزینه سومی به نام شهامت قرار دارد یعنی انسان شهامت ورود داشته باشد اما وسیله احتیاط را از دست ندهد. و لذا در این مشکلات انسان باید

اهل شهامت باشد منتهی به هر حال باید مواظب هم باشد.

در حوزه خیلی ظرفیت داریم. خدا هدایت کند کسانی که تا دهان باز می کنند زبان از ملامت حوزه می کنند. یا این کلی گویی هایی که می شود. جالب هم این است که گاهاً افراد قصدی ندارند ولی چه کنیم که بعضی شعارها پر درآمد است؛ الان یک سری شعارها به عنوان شعارهای پر درآمد داریم هر چند روی هواست و پشتوانه ای ندارد ولی برای آن شخصی که شعار می دهد درآمد خوبی دارد. این ها گاهی سبب می شود که حوزه ها دیده نشود، مثلاً در این هفته جاری که گذشت چند سخنرانی و کلیپ دیدم که ای کاش مثلاً اخلاق بود این بهتر و اوقع فی النفوس بود.

خوب این مطلق گویی ها در مورد حوزه، طلاب و اساتید خیلی نارواست و صحیح نیست، و نه اینکه بخواهیم از روی تعصب آن را بیان کنیم، یعنی حالا کسی است که می گوید از حوزه پول می گیرم و از حوزه می خورم، اما ما بچه حوزه هستیم و منت حوزه را هم داریم ولی نه از حوزه می گیریم و نه می خوریم اما انسان انصاف را باید رعایت کند. لذا این نهاد روحانیت باید باشد و اگر این نهاد تضعیف شود دین مردم تضعیف می شود. اولین باری که افراد بخواهند از دین فاصله بگیرند از چند آخوند فاصله می گیرند و آهسته آهسته به سمت بالا مانند مراجع، بزرگان و حوزه های علمیه کشیده می شود. البته نمی خواهیم بگوییم استثناء ندارد به اینکه هر ضد روحانیتی ضد دین است، چنین نیست اما خوب خیلی اوقات این دروازه است.

اما متأسفانه بعضی از آسیب ها وجود دارد، مثلاً این خودزنی در حوزه ها چقدر انحطاط اخلاقی است، چرا چنین می-شود؟! آن مأمور بانک زد مرحوم آقای سلیمانی را به شهادت رساند؛ خوب این ظلم و ترور بود. این بنده خدا برای چه باید ترور و کشته شود و به شهادت برسد. مظلومانه است همانطور که فیلم آن را دیدید. فقط همین نوع ترور و برخورد داریم یا اینکه بعضی از ترورها ترورهای فیزیکی و شخصیتی است؟

در همین قم مقدس در مسجد امام (ره)، شاید سن شما اقتضاء نکند، یک طلبه تند دارای سابقه های انقلابی (خدارحمتش کند) بعداً در حزب جمهوری اسلامی جزء شهدا به شهادت رسید (می خواهیم بگوییم ان شاء الله عاقبت بخیر شده است). حالا در آن زمان سکولاریسم مدّ نشده بود و بیشتر امپریالیسم و سرمایه دار بود. بعد از سخنرانی نتیجه این شد که عده زیادی طلبه راه افتادند «مرگ بر سه مفسدین»، هم از رهبری معظم، هم از مرحوم هاشمی و هم از شهید بهشتی اسم بردند. بعد رفتند اصفهان، که از بین این اسامی بیشتر مرحوم بهشتی مطرح بود، «مرگ بر سه مفسدین» بهشتی، بهشتی، بهشتی. خوب ما این ها را داریم و دیدیم. این ها غیر از ترور شخصیتی است؟

بعد مثلاً یک طلبه داغ، تند، زندان رفته، شکنجه شده که معمولاً یک عده به دنبال این ها راه می افتند. این خود زنی ها که متأسفانه در طول تاریخ بوده است و جالب این است که زمان می گذرد بعد موجب خنده می شود.

یک دفعه تعریف کردم که مرحوم شیخ انصاری نقل می کند (در حاشیه رسائل یا خود رسائل) که یکی از علماء گفت می-خواهم به خانه فلانی بروم، می آیی برویم. گفت: نه. چون ایشان خبر واحد را قبول دارد و هر کسی خیر واحد را قبول داشته باشد فاسق است و دیدن فاسق هم جایز نیست، من که نمی روم تو هم به دیدنش نرو.

آخه شخص عاقل، اولاً مگر حجیت یا عدم حجیت خبر واحد از مسلمات دین است. بعد هم تو عقیده داری و او هم عقیده دارد و به قول عرب ها «رأی و رأی»، تو یک رأی داری و او نیز یک رأی. کدام آیه و حدیث گفته است اگر کسی خبر واحد را قبول داشت او بدعت گذار است؟!

در دوران مشروطه (ما دوان مشروطه را با خودمان داریم) و هکذا اوایل انقلاب و حتی الان.

ببینید آن وقت این را کنار اخلاقی بگذارید که آیه آن را خواندم. حتی فرمود اگر کسی خطایی دارد برای او عذر بتراش، الامام علی علیه السلام: «أَقْبَلْ عُدْرَ أَخِيكَ، فَإِنَّ لِمَ يَكُنْ لَهُ عُدْرٌ فَالْتَمَسْ لَهُ عُدْرًا». البته این ها باید مدیریت بشود و ما آنقدر می دانیم که باید بحث ها به افراط و تفریط کشیده نشود. به هر صورت دوستان خیلی عجیب و غریب شده است.

من یک چیزی که حدود هفت، هشت روزه فکرم را مشغول کرده است، قطعاً بدانید بحث شخصی نیست و اگر شخصی بود بیان نمی کرد و به اندازه کافی هم افرادی حرف زدند و دفاع کردند که دیگر نیاز نباشد. برای من سؤال است که چرا اینطور شده ایم؟! به نظر شما چرا اینطور شدیم؟!

مگر قرآن نفرمود: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾، ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ﴾. بعد ما یک چیزی ایجاد کردیم و گفتیم هر کسی بدعت گذار باشد می توان به او تهمت زد. آن وقت بدعت گذار کیست، کسی است که عقیده مرا قبول ندارد.

لذا فلانی عقیده مرا قبول ندارد، پس بدعت گذار است، و به هر بدعت گذار حتی می شود تهت زد، پس به فلانی می شود تهمت زد و قضاوت کرد. از کجا به کجا؟ اوج اخلاق در اسلام، انحطاط اخلاق که هیچ کافری به آن ملتزم نیست.

برای من سؤال است که چرا اینطور شده ایم و به اینجا رسیده ایم. دیروز یک آقای بزرگی که بسیار از لحاظ علمی بالا که همه به علمیتش قبول داریم، در مورد مصاحبه حجاب (اول نپرسیدم که شما چه گفتید تا سؤال کند) گفت به نظر شما فلان و فلان است. بعد دیدم اینها بحث را تا کجا کشاندند. گفتم شما مصاحبه مرا خواندید، گفت نه، گفتم پس بخوان.

یعنی یک استادی مثلاً دارای صدها شاگرد با بیش از 50 سال سابقه تدریس علوم عقلی و ...، به او گفتم این چیزی که گفتید اصلاً یک کلمه نگفتم و در مصاحبه نیست ولی آنقدر انصاف داشت که گفت پس برای من نقل کردند که گفتم مصاحبه را بخواند. ببینید چرا چنین می شود خواصی که در بعضی مسائل از بعضی عوام عقب تر هستند، یعنی می بینید طرف از خواص است و به قول آن شخص تمام المتأملات فی المکاسب را حل کرده است ولی در مسائل سیاسی، اجتماعی، داوری و قضاوت حاضر نیست آن را بخواند که طرف چه گفته است؛ گفته نه برای من نقل قول کردند.

یا مثلاً طرف پیام می فرستد که حرفی که من زدم فکر می کردم برای فلانی نیست و برای فلانی است و لذا آن را رد کردم و ناسزا گفتم. اولاً مگر کار به قائل داری یا کار به حرف داری، بعلاوه حالا که گفتید، و حرف هم برای من بوده است، لااقل علنی بنویس که اشتباه کردم.

ببینید نمی خواهم قضیه خیلی شخصی شود بلکه می خواهم واقعا خودمان یاد بگیریم و اخلاق پیدا کنیم، این مهم است، یعنی من و شما باید از جایی رد بشویم که فرمود از مو باریک تر، از شب تاریک تر، از شمشیر تیزتر. گفت از این پل باید بگذرید و اگر نتوانستید رد شوید زیر پل می افتید که زیر آن جهنم است، ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ ، بعد در ذیل آن است که این پله بر روی جهنم است. همه این ها بیان های سنبلیک و بیان های تشبیه معقول به محسوس است، یعنی خیلی ظریف و دقیق است، آن وقت در این آزادی عمل ما قطعاً در مقابل حرف ها و داوری هایمان مسؤول هستیم. لذا مواظبت کنیم. إن شاء الله حوزه در کنار ظرفیت هایی که دارد بعضی از این مسائل هم حل شود. یک وقت بعضی ها صدای مرا می شنوند اینطور که راجب به کلّ حوزه یکی از آقایون و معممین صحبتی داشته است و یکی از کلاهی ها که زیاد صحبت می کند (حالا شاید این کلیپ برای گذشته بوده و الان باز نشر شده) این ها اگر صدای ما را میشنوند یا دوستان به این ها دسترسی دارند تذکر بدهند؛ لااقل اینقدر مطلق گوئیم نکنید، ببینید. کسی نمی گوید دروغ بگوئید و چیزی را قیام کنید اما هر آنچه که است بیان کنید. اگر مثلاً کلّ روحانیت کذا است بسیار خوب ولی اگر نیست چرا مطلق گوئی می-کنید؟!

تهش این است که واقعا بعضی اوقات نمی دانیم که الان چه دورانی است، بلکه فکر می کنیم 50 سال پیش است که صدا از در مسجد بیرون نمی رفت و هر آنچه گفته می شد افراد بودند، اما الان 5 دقیقه بعد بر روی خبرها می رود و تیزتر زده می شود. فضای مجازی هم می بینید که واقعا لجن است. لذا انسان گاهی عناوین را که می خواند ذیلش را که می خواند می بیند اصلاً اینطور نیست. لذا باید حواسمان را جمع کنیم.

بیان مسأله

در بحث گذشته مطلبی به مرحوم نائینی نسبت داده شد که ایشان فرمودند رابطه صیغ با حقیقت معاملات رابطه آله و ذو الاله است و به همین خاطر به یک وجود موجود است و لذا می توانید به اطلاقات آیات برای رفع شک در معاملات و رفع شک در سبب و مسبب استفاده کنید.

ایشان می خواهند بحث را به یک بحث پر ثمر بکشاند به اینکه آیا می توانیم در شک در معاملات به اطلاق ادله برای رفع شک تمسک کنیم، و از طرفی هم می دانیم در بسیاری اوقات شک مربوط به اسباب معاملات است و در بسیاری از اوقات هم شک مربوط به مسبب است، مثلاً در مورد سبب شک می کنیم که آیا صبی می تواند صیغه بخواند؟ یا آیا با کارت اعتباری می توان معامله صورت بگیرد؟

در مورد شک در مسبب هم مثلاً شک می کنیم آیا معامله غرری صحیح است؟ یا آیا معامله نجس صحیح است؟ یا آیا معاملات به قصد اغراض باطل و فرار از دین صحیح است؟

حالا بحث می شود که آیا می شود شک در سبب و مسبب با تمسک به اطلاق آیات حل شود؟

مرحوم نائینی قائل به امکان تمسک است. در اینجا می گوئیم اگر آیات نظر به سبب یا مسبب داشته باشد آن وقت حکم چیست؟

می فرمایند اولاً سبب و مسبب گفته نشود بلکه آله و ذو الآله درست است که وقتی چنین شد آن وقت به یک وجود موجود هستند یعنی سبب با مسبب یکی است و آن وقت شک در یک وجود هم ممکن است و ادله هم برای هر دو باب قابل استفاده است.

اما اینجا مرحوم خوئی بر این نظر مرحوم نائینی اشکال وارد کردند به اینکه مگر تغییر دادن تعبیر مشکل را حلّ خواهد کرد؟ مضاف بر اینکه چه کسی بیان کرده است که اگر آله و ذو الآله باشد به یک وجود موجود است و اگر سبب و مسبب باشد دو وجود است؟

با این حال در اینجا حرف ما این است که این اشکال مرحوم خوئی بر نظر مرحوم نائینی وارد نیست؛ هر چند قبول داریم که مرحوم نائینی در کلامشان مسامحه کردند.

عبارت متن (صفحه 177): انّ نسبة صیغ العقود إلى المعاملات ليست نسبة الاسباب إلى مسبباتها حتى یكونا موجودین خارجیین؛ نسبت صیغه به نتیجه اش که معامله باشد رابطه سبب و مسبب نیست تا در خارج دو چیز باشند (چون سبب و مسبب دو چیز هستند). بل نسبتها إليها نسبة الآله إلى ذیها فلیس هناك موجودان خارجیان بل الموجود واحد؛ بلکه نسبت صیغ به حقیقت معاملات، نسبت آله به ذو الآله است.

در اینجا انصافاً اگر ما باشیم و همین عبارت آیا با تغییر تعبیر مشکل حلّ می شود؟ خیر، چون آله و ذو الآله هم به دو وجود موجود است و اصلاً چه کسی بیان کرده است این ها آله و ذو الآله باشند بلکه می گوئیم این ها سبب و مسبب هستند چرا که صیغه خوانده می شود تا معامله ایجاد شود.

با این حال باید عبارت قبل از آن را نیز نگاه کرد به اینکه ایشان می فرمایند: هذه المنشآت؛ این انشاء شده ها، یعنی وقتی معامله ای انشاء می شود و طرف مقابل قبول می کند، دارای دو اعتبار است. لها اعتباران: اعتبار نفس ذاتها من حیث هی هی مع قطع النظر عن انتسابها إلى الفاعل فهی بالاعتبار الاول معنی اسم مصدری و بالاعتبار الثانی معنی مصدری و هذان الاعتباران واردان علی حقیقة واحدة. مثلاً وقتی «بعث» می گوئیم تنها «بعث» را نگاه می کنید و این مصدر هم است. اما اگر این «بعث» را به فاعلی که به قصد انشاء تملیک بیان کرده نگاه کنید این اسم مصدر خواهد شد.

(توجه داشته باشید که اگر یک پدیده را بدون انتساب به فاعل نگاه کنند مصدر خواهد بود و اگر با توجه به فاعل و نسبت حاصل نگاه کنند اسم مصدر خواهد بود. البته این مصدر و اسم مصدر هم مصدر نحوی نیستند بلکه این ها نیز خودشان اصطلاح دارند، یعنی به فرایند مصدر می گویند و به فرایند اسم مصدر می گویند.)

مرحوم نائینی در اینجا نظرشان به این حیث است که اگر با قطع نظر از فاعل تنها نتیجه را لحاظ کنیم (یعنی قصد انشاء و تملیک را لحاظ نکنیم) این مصدر خواهد بود. اما اگر توجه شود که فاعلی دارد که او آن را انجام داده است آن وقت مصدر خواهد بود.

بعد می فرمایند: ان قول: «بعث» أو «اضرب» لیس بنفسه موجوداً للملکیه أو الطلب فی الخارج؛ یعنی قول «بعث» یا «اضرب» به تنهایی موجب ملکیت یا طلب نیست. بل الموجد هو الارادة المتعلقة بايجاد انشاء؛ یعنی در وراء این «بعث» یک اراده انشائی قرار گرفته است.

ایشان در اینجا آله را «بعث» به ضمیمه اراده انشاء لحاظ می کنند و این یک چیز است منتهی به دو لحاظ نگاه می شود، مثلاً اگر «ضرب» را به اعتبار صدورش از فاعل نگاه کنید مصدر می شود و اگر به اعتبار نتیجه اش نگاه کنید اسم مصدر خواهد بود. اما این مصدر و اسم مصدر که به دو وجود موجود نیستند.

بنابراین نتیجه می گیریم که برای مرحوم نائینی خیلی سبب و مسبب گفتن مهم نبوده است بلکه یک وجود و دو وجود مهم بوده است.

الحمد لله رب العالمین